

پژوهشی در آیه ﴿سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَىٰ﴾ * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴿﴾

نانسی ساکی^۱

چکیده

با تأملی در تفسیر آیه ﴿سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَىٰ﴾ * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴿﴾ اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يُخْفِ ﴿﴾ (اعلیٰ / ۶-۷)، با مشکلات متعددی مواجه می‌شویم؛ چرا که مفسران برای تفسیر واژه «نسی» و نیز عبارت «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» در آیه بعد دچار تکلف شده و هر یک سعی کرده‌اند توجیه خاصی برای آن بیاورند تا معنای آیه واضح و قابل فهم و انطباق با عصمت پیامبر ﷺ شود. اما این گونه توجیها ت گاه معقول بوده و گاهی دلیل موجهی برای آن ذکر نشده است. در این نوشتار ابتدا معنای آیه از ابعاد مختلف بررسی گردیده و سپس به ترتیب تاریخی به تبیین نظر مفسران و دیدگاه محدثان و متکلمان در این خصوص پرداخته و روشن شده است که مباحث مذکور در ذیل آیه با توجه به روند تاریخی و گسترش علم کلام در قرون اخیر بیشترین رشد را داشته و به نظر ارجح نزدیک تر است.

کلیدواژه‌ها: إقراء النبی ﷺ، اسهاء النبی ﷺ، نسیان پیامبر، عصمت انبیاء.

طرح مسئله

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَىٰ﴾ * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴿﴾ اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يُخْفِ ﴿﴾ (اعلیٰ / ۶-۷)؛ ما به زودی [آیات خود را] بر تو خواهیم خواند و فراموش نخواهی کرد، مگر

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم tooba1363@yahoo.com.

اینکه خدا بخواهد... .

آیا می‌توان از این آیه شریفه این‌گونه استفاده کرد که، «اگر خدا بخواهد، نسیان و فراموشی برای پیغمبر اکرم ﷺ عارض می‌شود» یا نه؟ و اینکه آیه در مقام بیان وقوع نسیان از جانب پیامبر نیست، بلکه این آیه در مقام امتنان و منت گذاشتن است و اگر پیامبر ﷺ قرار باشد که به زودی بخشی از آنچه را که قرائت می‌کند فراموش کند، دیگر منت گذاشتن معنا نخواهد داشت!؟

در تحلیل این مطلب نخست باید اذعان کرد که آیه یاد شده در خصوص وحی است و همه علما به اتفاق معتقدند که رسول اکرم ﷺ وحی را فراموش نمی‌کند؛ علاوه بر این عده‌ای از علما بر این باورند که آن حضرت گذشته از اینکه در وحی اشتباه نمی‌کند، همچنان دانسته از فرمان مولی مخالفت نمی‌نماید و این همان معنای عصمت است؛ اما علما درباره اشتباه و خطا در امور غیروحيانی دودسته شده‌اند: برخی قائل به جواز سهو و نسیان‌اند و برخی قائل به عدم جوازند، ولی حقیقت این است که خصوص نبی اکرم ﷺ و ائمه هدی ﷺ در این امور نیز خطا نمی‌کنند، و اینکه آیه شریفه در مقام امتنان بر پیغمبر اکرم ﷺ است و بیانگر آن است که خداوند به گونه‌ای این موهبت را به ایشان عطا فرموده و به گونه‌ای قرآن را به آن حضرت تعلیم نموده که هرگز آن را فراموش نخواهد کرد. استثناء واقع در آیه (الا ماشاء الله) نیز نظیر استثنایی است که در گفتار دیگر خداوند متعال آمده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَنِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ﴾ (هود/۱۰۸)؛ و اما کسانی که نیکبخت شده‌اند، تا آسمان‌ها و زمین برجاست، در بهشت جاودان‌اند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد. [که این] بخششی است که هرگز بریده و گسسته نمی‌گردد.

در حقیقت، استثناء در این آیه برای بیان قدرت عام خداوند متعال است و این قدرت الهی ثابت و در تمام احوال جاری است، هرچند خداوند متعال این قدرت را در بعضی موارد اعمال نکند. این نشان‌دهنده قدرت مطلقه حق سبحانه و تعالی است؛ یعنی با آنکه خداوند متعال این موهبت را به پیغمبر اکرم ﷺ داده، ولی همچنان قدرت

خداوند مطلق است، و این گونه نیست که با عطا کردن، از دست قدرتش خارج شده و قادر بر آن نباشد، بلکه هر وقت بخواهد، می تواند این عطا را از او بگیرد، گرچه هرگز نخواهد گرفت. اما فرض اساس بیشتر مفسران این گونه است که «نسی» به معنای فراموشی است؛ همان طور که «نسی» در موارد متعددی در قرآن بدین معنا به کار رفته است و شاید بتوان نزدیک ترین آیه به این بحث را آیه ۱۰۶ سوره بقره دانست: ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّمَّهَا أَوْ مِثْلَهَا أَمْ نَتَّعَلَّمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ هر آیه ای را که نسخ یا انشاء کنیم، بهتر از آن یا مثل آن را می آوریم... تفاوت در اینجاست که درباره نسخ آیه سخن بسیار گفته شده است، اما از نسیان و فراموشی پیامبر ﷺ در آیات کمتر سخن به میان آمده است. به همین دلیل، معنا و مقصود از این واژه به درستی روشن نیست و برخی آن را با سهویکی گرفته اند و بین معنای این دو واژه خلط کرده اند. بر اساس آیات و روایات، عصمت پیامبران و محبت های الهی از ضرورت های هدایت به شمار می آید و در این میان مفسران در تبیین آیات نقش اساسی دارند. به همین دلیل در این پژوهش ما در صدد این هستیم که ببینیم آیا مقصود از نسیان پیامبر ﷺ با توجه به اقوال مفسران (با رعایت سیر تاریخی) و نیز دیدگاه متکلمان همان معنای فراموشی است؟ و دیگر اینکه به دلیل پیوندی که آیه با عصمت پیامبر ﷺ دارد، برآنیم که آیا این معنای به دست آمده از انشاء مُخَلَّص عصمت پیامبر ﷺ می باشد؟ بنابراین مقوله عصمت نیز اهمیت می یابد. بدین سان ابتدا معنای آیه را از دیدگاه مفسران بررسی کرده، سپس به تبیین معنای انشاء می پردازیم و دیدگاه های متکلمان و محدثان در این خصوص و مقوله عصمت را همراه با نقد و تحلیل بیان می کنیم.

معناشناسی واژگان کلیدی آیه

﴿سَنْقُرِيكَ فَلَا تَنْسِي﴾: سین، تقریب زمان و تأکید قرائت را می رساند. گویند: «معنای سنقرئک، به زودی تورا به خواندن وامی داریم». راغب در مفردات گفته کلمه «قرئت» به معنای ضمیمه کردن حروف برای به وجود آوردن کلمه، و ردیف کردن کلمات برای به

وجود آوردن جمله است در حال خواندن، پس این ماده در هر ضمیمه کردنی استعمال نمی‌شود؛ مثلاً وقتی می‌خواهی بفهمانی من مردم محل را گرد هم جمع کردم، نمی‌توانی بگویی: «قرأت القوم»، و باز به همین دلیل به يك حرف که از دهان درآید قرائت گفته نمی‌شود؛ و در مجمع البیان گفته کلمه «اقراء» که فعل «نقرئک» مشتق از آن است، به معنای تحویل گرفتن قرائت قاری است، به منظور غلط‌گیری و تصحیح قرائت وی، و قاری به معنای خود خواننده است.^۲

البته باید توجه داشت که در آیه مورد بحث که می‌فرماید: ما به زودی تو را اقرار می‌کنیم، به معنای اقرای معمول در بین خود افراد معمولی نیست، که استاد گوش بدهد و غلط‌های شاگرد را تصحیح کند و یا جایی که خوب نخوانده، خوب خواندن را به او بیاموزد؛ چون چنین چیزی از رسول خدا ﷺ سابقه نداشته و معهود نیست که چیزی از قرآن را خوانده باشد و چون به علت فراموشی خوب نخوانده و یا به غلط خوانده، خدای تعالی فرموده باشد تو بخوان و من گوش می‌دهم، تا درست خواندن را به تو یاد دهم، بلکه منظور از اقرار در این مورد، این است که ما چنین قدرتی به تومی دهیم که درست و خوب بخوانی، و آن طور که نازل شده و بدون کم و کاست و غلط و تحریف بخوانی، و خلاصه آنچه را که نازل شده فراموش نکنی.^۳

و جمله «سَتُنْقِرُكَ فَلَا تَنْسَى»، وعده‌ای است از سوی خدای متعال به پیامبرش، به اینکه علم به قرآن و حفظ قرآن را در اختیارش بگذارد، به طوری که قرآن را آن طور که نازل شده همواره حافظ باشد، و هرگز دچار نسیان نگردد، و همان طور که نازل شده قرائتش کند، و ملائک در تبلیغ رسالت و وحی به همان طور که وحی شده همین است، و اکثر مفسران بر این قول متفق‌اند.^۴

۱. راغب، محمد حسین، المفردات، ص ۶۶۸، ماده قرأ.

۲. طبرسی، حسن بن فضل، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۷۴.

۳. طبرسی، پیشین؛ طیب، عبدالحسین، اطبیب البیان، ج ۱۴، ص ۸۶؛ قرشی، علی اکبر، احسن الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۹۰.

۴. طبرسی، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۷۴؛ جرجانی، حسین بن حسن، جلاء الالذهان، ج ۱۰، ص ۳۳۸؛ شبر، عبدالله، الجوهر الثمین، ج ۶، ص ۳۹۶؛ طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۲۰، ص ۲۶۷؛ صادقی

←

«فلاتنسی»، تفریع بر «سنقرئک» یا جزء شرط مقدر است: «همین به زودی خوانایت گردانیم- یا چون خوانا شدی- از یادت نرود». مفسران در توجیه این نفی، یا نهی «فَلَا تَنْسَى» گویند: در همان هنگام نزول وحی، آن حضرت آیات را به زبان می‌آورد تا مبادا پس از آن از یادش برود و گاه هنوز وحی تمام نشده، آیات را می‌خواند؛ پس از این آیه دیگر به زبان نیاورد و از یاد نبرد.

چنان که گفته شد، چون ظاهر تعبیر و لغت این آیه «سنقرئک...» خبر از خوانا گرداندن است، و چون مورد قرائت- مفعول دوم سنقرأ- ذکر نشده و مطلق آمده (مانند امر اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ) شاید که مورد قرائت، همان اسم رب مذکور باشد.^۱

و جمله «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» استثنایی است که تنها به منظور بقای قدرت الهی بر اطلاقش آورده شده، می‌خواهد بفهماند چنین نیست که خدای متعال بعد از دادن چنین عطیه‌ای دیگر قادر نباشد تورا گرفتار فراموشی کند. نه، بعد از اعطاء هم باز به قدرت مطلقه خود باقی است، و این استثنایی نظیر استثنایی است که در آیه شریفه: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَوَلَّيْنَا الْمُهْتَبِينَ فَتُجَنَّبُهَا الْأَرْضُ وَمِنَ السَّمَاءِ نَزْلُ الْغَاسِقِ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ﴾ (هود/۱۰۸) آمده است، که توضیحش در بالا اشاره گردید.

پس در این استثنا، نمی‌خواهد برخی مصادیق نسیان را از عموم «لاتنسی» خارج کند و بفرماید به زودی علم قرآن را به تومی دهیم، به گونه‌ای که هیچ چیز از قرآن را فراموش نکنی، مگر آنچه را که او خواسته است فراموش کنی؛ زیرا اگر معنا چنین باشد به رسول خدا ﷺ اختصاص ندارد، همه مردم این گونه‌اند، و از هر چیزی و هر محفوظی، آن مقداری را فراموش می‌کنند که خدا خواسته باشد، و از اشیاء مقداری را حفظ می‌کنند و مقداری را فراموش می‌نمایند، پس این چه منتهی است که بر شخص رسول خدا ﷺ نهاده؟ با اینکه عطیه، عطیه‌ای است عمومی و مشترك بین آن حضرت و عموم مردم! پس وجه درست همان است که بیان گردید. و آیه شریفه با سیاقی که دارد، خالی از تأیید گفتار برخی از مفسران نیست که گفته‌اند: رسول خدا ﷺ هر وقت جبرئیل بر او نازل

→
 ۱. طالقانی، محمود، پرتوی از قرآن، ج ۴، ص ۱۴.
 تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۳۰، ص ۲۸۶.

می‌شد قرآن را می‌خواند تا مبادا چیزی از آن را فراموش کرده باشد، به طوری که هیچ‌گاه نمی‌شد که جبرئیل وحی را به آخر برساند، و آن حضرت شروع به خواندن از اولش نکرده باشد، ولی همین که این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ از این دلواپسی درآمد، و چیزی را فراموش نکرد.^۱

و این معنا به ذهن نزدیک می‌رسد که بگوییم آیه مورد بحث؛ یعنی آیه ﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ قبل از آیه ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿ (قیامت/ ۱۶-۱۹) و این آیه قبل از آیه ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ (طه/ ۱۱۴)، نازل شده باشد.

﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾. مفسران بر مبنای نظر خود، این استثناء را از مفعول مقرر که قرآن یا آیات آن باشد گرفته‌اند. از این نظر، چون مفهوم این استثناء، انشاء (از یاد بردن) بعضی از آیات است، و چنین عقیده‌ای با اصول اسلام و سیره محقق، قابل تطبیق نیست، گفته‌اند که مفهوم این استثناء ناظر به نسخ بعضی از احکام آیات می‌باشد. این توجیه و تطبیق، تأویل نارسایی است؛ زیرا نه انشاء به معنای نسخ است و نه نسخ بعضی از آیات احکام (از نظر قائلان به نسخ) موجب فراموشی «انشاء» آنها شد. بعضی استثناء را منقطع و برای تأکید فلا تنسی، یا توجه و تذکره به مشیت خداوند دانسته‌اند.^۲ این بیان و توجیه نامستقیم نیز مخالف ظاهر استثناء و تعلیل مستقیم آنه يعلم... است.

شایان ذکر است که اگر به قرینه هماهنگی، این آیات و دیگر آیه‌ای که از مظاهر وجود، به «کلمات» تعبیر نموده، مفعول «سَنُقْرِئُكَ» آیات و کلماتی باشد که از قلم صفات رب اعلی تجلی یافته و به صورت‌های خلق و تسویه و تقدیر و هدایت برای مسیح مورد امر «سبح اسم...» نمودار شده، این‌گونه توجیهاات و تأویلات در این آیه پیش نمی‌آید. اگر

۱. بلاغی، محمد جواد، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۸؛ طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۲۶۶؛ حسینی همدانی، محمد حسین، انوار درخشان، ج ۱۸، ص ۹۷؛ حسینی شاه عظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری،

ج ۱۴، ص ۱۵۷؛ مغنیه، محمد جواد، تفسیر المبین، ج ۱، ص ۸۰۳.

۲. طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۵.

مشیت مورد استثناء «إلا ما شاء الله» راجع به قرائت حدوثنی قرآن باشد، فعل مضارع «الا ما يشاء الله» مناسب تر از فعل ماضی و مستند به اسم جامع الله است که به مشیت قضایی و ازلی ذات مقدس اشعار دارد. گویا تغییر فعل و اسناد، از مضارع متکلم مع الغیر «سنقرئک» به ماضی مستند به ظاهر «شاء الله» اشاره به این حقیقت است که حتمی و گذشته ذات مقدس چنین بوده که بعضی کلمات و حقایق وجود از دید مسیح پنهان و ناخوانده شود.^۱

بررسی دیدگاه‌های علما درباره نسی

الف. لغت شناسان و مفسران

آنچه از مفسران صحابی و تابعی نقل شده، تصویری روشن و مورد وفاق از آیه به دست نداده و مباحث مطرح شده در تفاسیر، مربوط به دوره‌های بعد از آنان می‌باشد. از سوی دیگر باید اذعان نمود که دریافت معنای نزدیک به واقع از این واژه تا اندازه‌ای به معنای آیات متحد الموضوع به ویژه آیه ۱۰۶ سوره بقره پیوند خورده است. و از آنجا که بیشتر لغت شناسان و مفسران در بیان نظریات خود آن را با سهو خلط کرده‌اند، ناگزیریم که معنای سهورا نیز بیان کنیم، تا روشن گردد که این دو واژه از همه جهات مترادف‌اند یا خیر؟ و اگر چنین نیست، اختلاف معانی آنها در چیست؟ و آیا منشأ پیدایش این مسئله آیات قرآن بوده یا احادیث؟

اکثر لغت شناسان ذیل واژه «نسو، نسی» آورده‌اند: «نسی» به معنای فراموش کردن است و در این باره اختلافی نیست^۲ و ذیل واژه (س، ه، و) آورده: «سهها یسهو و سهوا»: فراموش کرد آن را و غفلت نمود؛ «و سهها فی صلاته» ترک داد از آن چیزی را یا افزود در آن یا چیزی را در غیر جای آن آورد.^۳ صاحب مقایس اللغه آورده است: «نسی دو اصل دارد:

۱. همان، ج ۴، ص ۱۴.

۲. صفی پور، عبدالرحیم، منتهی الأرب، ج ۴/۳، ص ۱۲۴۷؛ انیس، ابراهیم، معجم الوسیط، ج ۲/۱، فیومی، احمد، مصباح المنیر، ج ۲/۱، ص ۲۹۳ و ۶۰۴.

۳. صفی پور، پیشین، ج ۲/۱، ص ۶۰۱؛ انیس، پیشین، ص ۴۵۹؛ فیومی، پیشین.

یکی بر غفلت از چیزی دلالت دارد و دیگری بر ترک چیزی^۱ و واژه سهورا غفلت کردن از چیزی دانسته که به ویژه در مورد نماز است.^۲

با بررسی کتب لغت به دست آمد که دست کم بیشتر لغویان این دو واژه را به یک صورت معنا کرده اند و ملاحظه گردید که در فرهنگ لغات نمی توان معنای دقیق و روشن کلمات مورد بحث را معلوم کرد؛ زیرا مشخص نگردید که این دو واژه مترادف اند یا متباین؟! و معنای حقیقی کلمات یاد شده کدام است؟ در مجموع می توان منشأ این دو واژه را در این سیر در سه معنا خلاصه کرد:

۱- از یاد بردن، فراموش کردن و محو کردن از ذهن و حافظه؛

۲- غفلت کردن، بدون اینکه از حافظه محو شده باشد؛

۳- ترک کردن یا به تأخیر انداختن.

با توجه به معنای ذکر شده باید گفت که در آیه ۷ و ۶ سوره اعلی نمی توان فراموش کردن آیات را به پیامبر ﷺ نسبت داد و چنین تفسیر و معنایی از انشاء سست به شمار می آید. معنای دوم از این واژه، یعنی غفلت کردن بدون محو شدن از حافظه، اگر به فراموشی تعبیر شود مردود است، اما اگر به معنای ترک باشد، با معنای سوم ادغام می شود که نسیان به معنای ترک، یا به تأخیر انداختن است، نه به معنای فراموشی.^۳ با پذیرفتن این معنا برای «نسی» پیوند خاصی میان این آیه و آیه ۱۰۶ بقره برقرار می شود، که علاوه بر ضعف، موجب سقوط شدید آیه از مرتبه بلاغی اش می گردد؛ زیرا نسیان به معنای ترک، مجاز است؛ همان گونه که فخر رازی درباره معنای «نسیها» و مجاز بودن کاربردش در معنای ترک می گوید: اکثر این آیه را بر نسیان که ضد ذکر است حمل کرده اند و برخی هم فراموشی را بر ترک حمل کرده اند، و آنچه آشکار است حمل واژه نسیان بر ترک نوعی مجاز است.^۴

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۰۷.

۲. همو، ج ۵، ص ۴۲۱.

۳. فخر رازی، احمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۳۷؛ مکارم، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۹۳.

۴. «الاکثرون حملوه علی النسیان الذی هو ضد الذکر، و منهم من حمل النسیان علی الترتک... والاظهر ان حمل النسیان علی الترتک مجاز». فخر رازی، پیشین.

با این بیان، این وجه نیز ضعیف است و به قرینه نیاز دارد که در اینجا مفقود است. محذورات حمل «نُئِسَهَا» به معنای حقیقی آن، یعنی فراموشی نیز در صورتی می‌تواند قرینه صارفه باشد که تطبیق «انساء» بر قرآن متعین و قطعی باشد. و تطبیق «انساء» بر قرآن تنها در صورتی است که محذوری پیش نیاید و وقوع دو مقوله «نسخ» و «انساء» در قرآن احراز گردد و این چیزی جز مصادره نیست. از سوی دیگر این وجه از معنا با فصاحت آیه منافات دارد؛ چرا که لازمه حمل «نُئِسَهَا» بر معنای ترک این است که «نُئِسَهَا» به یکی از چهار معنای ذیل باشد:

- ۱- «آن را متروک می‌گذاریم (وامی نهیم)؛ یعنی نازل نمی‌کنیم»؛
- ۲- «وادر به ترك آن می‌کنیم؛ یعنی جبرئیل را اذن گردانیدنش نمی‌دهیم»؛
- ۳- «وادر به ترك آن می‌کنیم؛ یعنی شما را امر به ترك عمل به آن می‌کنیم»؛
- ۴- «وادر به ترك آن می‌کنیم؛ یعنی جبرئیل را اذن به نسخ و برداشتنش نمی‌دهیم».^۱

در بیان ضعف معنای اول و دوم، کافی است توجه داشته باشیم که نازل نکردن آیه‌ای و انزال بدل آن از مفهوم شرط «ما ننسخ من آیه... نات بخیر منها» نیز برمی‌آید. پس چه نیازی به عطف «اوئیسها» بود؟ چنان که مرحوم طبرسی در ایراد بر زجاج می‌گوید: چنانچه بپرسند: اگر نسخ آیه، رفع و برداشتنش باشد و ترك آن نیز این باشد بدین صورت که آن آیه فرو فرستاده نشود؛ پس این چه معنایی خواهد داشت و چرا این دو مطلب باهم آورده می‌شوند؟ در پاسخش گفته می‌شود: معنای ترك آن آیه، این نیست که فرورفستاده نشود، بلکه زجاج در این پندارش به خطا رفته است، و حقیقتاً معنایش به حال خود باقی گذاردن آن آیه می‌باشد تا برداشته و نسخ نشود.^۲

در ضعف معنای سوم، کافی است توجه کنیم معنای «ما ننسخ من آیه اوئیسها نات بخیر منها» چنین خواهد بود: هر آنچه از آیات را برداریم، یا فرمان به ترك عمل به آن دهیم، بهتر از آن یا همانندش را می‌آوریم. وقتی نسخ ساقط کردن حکمی از اعتبار باشد، تا بدان عمل نشود، آیا این معنا با فرمان به ترك عمل به آن تفاوتی دارد تا مقابل آن قرار گیرد؟

۱. طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. طبرسی، پیشین.

در ضعف معنای چهارم، معنای «ما ننسخ من آية أو ننسها نأت بخير منها» چنین خواهد بود: هر آنچه از آیات را برداریم، یا فرمان به وانهادن و منع از برداشتن آن دهیم، بهتر از آن یا همانندش را می‌آوریم. می‌دانیم که «نأت بخیر منها» ناظر به آوردن بدل و جایگزین برای مورد «نسخ» و «انساء» است؛ حال آیا آنچه بر اعتبارش باقی می‌ماند و برداشته نمی‌شود، نیازی به بدل دارد؟ از سوی دیگر «ما ننسخ من آية أو ننسها» به اهل کتاب اشاره می‌کند که در تلاش برای تشکیک در معتقدات مسلمانان می‌گفتند: دین خداوند قابل تبدیل و تغییر نیست؛ بنابراین دین جدید جایگاهی ندارد. این آیه در رد شبهه ایشان وارد شده است؛ به این معنا که مادامی که حیات آدمی به طور مستمر در حال دگرگونی است، مصلحت‌های ایشان هم دگرگون می‌گردد؛ پس نسخ شریعت پیشین با شریعت جدید به مقتضای مصالح موجود بوده است و همه شرایط - برحسب شرایط موجود - چاره‌سودمند بلکه بهترین چاره‌اند و جمله «أَوْ نُنسِّها» بدین معناست که نشانه‌های آن به این علت که دوره و مدتش به طول انجامیده است، از صفحه ذهن‌ها محو شده و در کتاب هستی دیگر از آنها یاد نمی‌شود.^۱

طبیعی است که بحث اصلی در اینجا بر سر فراموش گردانیدن، که در این آیه با عبارت «نُنسِّها» یاد شده، پیش آمده است، ولی مفسران در این مورد فراموشی و سهو، این عبارت را به چند معنا گرفته‌اند: فراموش گردانیدن، تأخیر افکندن و ترک کردن. ولی به هر حال، هریک از این معانی هم که گرفته شود، سؤال اصلی در واقع این خواهد بود که آیا این آیه شامل حال رسول خدا ﷺ نیز خواهد شد یا خیر؟ آیا پیامبر ﷺ نیز چیزی از آیات الهی را از خاطر برده و به یاد نیاورده و یا نه؟ عده‌ای از عالمان اهل سنت، مانعی نمی‌بینند که فراموشی در حفظ آیات الهی بر پیامبر ﷺ هم دست داده باشد. پژوهشگران شیعی نیز همگی جز صدوق و شیخش ابن ولید، انبیاء را از خطا و نسیان منزه می‌دانند و مستند این دو تن نیز بر طبق آنچه شهید در ذکری اشاره کرده، اخبار متروکی است که از دیگر فرق اسلامی گرفته شده است.

پس روشن گشت که معانی مورد اتفاق لغویان و به تبع، مفسران تصویری درست از

۱. معرفت، محمد هادی، صیانة القرآن عن التحریف، ص ۳۳.

معنا و تفسیر این واژه به دست نمی‌دهد، و اکثر آنان بدون آنکه به این امر توجه داشته باشند، با یکی دانستن نسیان و سهو و خلط این دو واژه، آیه را تفسیر کرده و به سادگی از آن گذر کرده‌اند، در نتیجه در مسئله انساء در آیات دچار اختلاف و تضاد شده‌اند.

ب. محدثان و متکلمان

محدثان و متکلمانی که به مسئله انساء و سهو النبی پرداخته‌اند، از انساء معنای روشنی در نظر نگرفته و بدون توجه به اصل معنا، آن را معرکه آراء کرده‌اند. در میان متکلمان و محدثان شیعی، ابن ولید (م ۳۴۳ ق) و شاگردش، شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) با تکیه بر دوازده روایت در این باب، از جمله قائلان به سهو النبی ﷺ و از نظریه پردازان پیشگام شیعی در این زمینه‌اند.^۱ مرحوم طبرسی (م ۵۴۸) می‌گوید: علمای شیعه سهو و نسیان را در تبلیغ احکام الهی، بر پیامبران جایز نمی‌دانند، ولی در غیر آن جایز می‌دانند به شرط اینکه سهو به حدی نرسد که موجب تنفرو سلب اعتماد مردم شود.^۲ قرطبی (م ۶۱۷) از علمای عامه می‌گوید: پیامبر ﷺ در نماز سهو می‌کرد؛ چه برسد به غیر نماز، البته سهو پیامبر در نماز به خاطر التفات به امور مهم‌تر بود.^۳ علامه تستری (معاصر) در رساله «سهو النبی ﷺ» آورده است: «سهو و نسیان پیامبر ﷺ در امور عادی از چیزهایی است که عقل منع نمی‌کند؛ پس لازم است که آن را بپذیریم».^۴ در مقابل این دسته از علما، قائلان به محال بودن سهو النبی ﷺ هستند که از جمله شیخ مفید (م ۴۱۳) رساله‌ای در باب سهو النبی ﷺ نوشته و رأی شیخ صدوق را باطل دانسته است.^۵

نیز شیخ طوسی (م ۴۶۰) در تهذیب متذکر ابطال سهو النبی ﷺ شده، همچنین

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۳۱۷.

۳. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام الآیات، ج ۲۰، ص ۲۱۲.

۴. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۴۵.

۵. این رساله در بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۲۲ آورده شده است.

شهید اول (م ۷۸۶) در ذکر و علامه (م ۷۲۶) در منتهی؛ میرداماد (م ۱۰۴۱) نیز تا آنجا پیش رفته که قائل به سهو و نسیان نبی را کافر دانسته است. فاضل مقداد (م ۸۲۶) در این باره چنین گفته است: سهو بر پیامبر، چه در شرع و چه در غیر شرع، جایز نیست؛ زیرا سهو در شرع باعث می شود که همه پیام های الهی را به مردم نرساند و در نتیجه مقصود از نبوت حاصل نخواهد شد، و سهو در غیر شرع سبب نفرت می گردد. (به وثوق و اطمینان مردم به پیامبر آسیب می رساند).^۱

آنچه گفته شد، نظریه اکثریت قریب به اتفاق علمای امامیه است. شیخ حرعاملی (م ۱۱۰۴) به این امر تصریح کرده اند.^۲ در کلمات این بزرگانی که به این مسئله پرداخته اند اختلاط میان سهو و نسیان مشاهده می گردد و نمی توان به طور یقین گفت که مراد از هر دو کلمه یک معناست یا خیر؟ و اگر دقیق به این امر نگریسته شود، روشن می شود تعریف شاخصی از این واژه ارائه نشده است. شاید بتوان این دو واژه را مترادف دانست و یقین حاصل کرد که محققان هر دو واژه را به یک معنا استعمال کرده اند. از سوی دیگر در فرق مختلف اسلامی نیز انگیزه طرح این بحث به درستی معلوم نیست. شاید ارتباط نزدیک این مسئله با عصمت پیامبر ﷺ منجر شده تا این تفکر ریشه دار گردد که آیا سهو و نسیان پیامبر ﷺ خللی به عصمت ایشان وارد می کند یا خیر؟ از این جهت موضوع مطرح شده در یکی از دو بعد ذیل از مسائل اعتقادی قابل بررسی است:

۱- در بعد موضوعات اصلی؛ چون: اصول توحید، نبوت، معاد.

۲- در بعد موضوعات فرعی؛ چون: صفات باری تعالی، شرایط نبوت و امامت و مانند آن. بی گمان این بحث در بعد دوم از مسائل اعتقادی قرار می گیرد؛ چرا که در عدم سهو نبی ﷺ به ادله عصمت که از شرایط نبوت می باشد، تمسک شده است، با این بیان که دایره این ادله شامل سهو نیز می باشد؛ پس همان گونه که پیامبر ﷺ باید مصون از گناه و خطا باشد باید از سهو و نسیان نیز مصون باشد.^۳ اما این ادعا وقتی مورد اعتناست که

۱. سیوری، جمال الدین مقداد بن عبدالله، ارشاد الطالین، ص ۳۰۵.

۲. حرعاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۸.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۸.

مراد از سهو، سهو مطلق (اعم از سهو در تبلیغ احکام و سهو در امور عادی) باشد؛ وگرنه طبق گفته علامه حلی، دلیل بردلالت مدعی قاصر است؛ لذا ایشان عدم صحت سهو نبی ﷺ را معلل به لزوم سهو در تبلیغ احکام می‌کند.^۱ علامه طباطبایی نیز خطا و سهو در امور عادی و شخصی را خارج از مبحث عصمت می‌داند.^۲ در هر صورت، سهو بر پیامبر ﷺ ناروا و ادله جواز سهو نیز خدشه پذیر است.

ادله ابطال جواز سهو و نسیان بر پیامبر ﷺ

در عدم نسیان و سهو نبی ﷺ به ادله عصمت تمسک می‌گردد و مهم‌ترین آنها کتاب و سنت است که مورد توافق شیعه و اهل سنت می‌باشد. به همین دلیل در این بخش به ابطال جواز و نسیان و سهو بر پیامبر با استناد به آیات قرآنی می‌پردازیم و چون روایات محل بحث این پژوهش نمی‌باشد، اشاره‌ای کوتاه در رد این دسته از روایات فریقین خواهیم کرد:

الف. ادله قرآنی (نص)

ب. ادله روایی (باتکیه بر اخبار موجود میان فریقین)

الف. آیات قرآنی

مهم‌ترین آیاتی که مستند این امر قرار گرفته‌اند، بدین قرارند:

۱- آیه ۶۸ سوره انعام

قائلان به سهو نبی ﷺ به آیاتی چون: ۶۸ سوره انعام استناد کرده‌اند: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾؛ و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی بربتاب، تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره]

۱. حلی، کشف المراد، ص ۳۴۹.

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۴.

به فراموشی انداخت، پس از توجه، [دیگر] با قوم ستمکار منشین.
 نظر آنان به آسانی قابل ابطال است؛ زیرا از ظاهراین آیه علاوه بر امکان سهو و نسیان
 نبی ﷺ، از امکان تسلط شیطان بر آن حضرت نیز سخن رفته است؛ از این رو اکثر
 مفسران ذیل آیه گفته‌اند که شخص پیامبر ﷺ مقصود نیست و این خطاب از قبیل
 «ایاک اَعْنی و اَسْمعی یا جاره» می‌باشد که پیامبر را مخاطب قرار داده، اما مسلمانان را
 اراده کرده است.^۱

۲- آیه ۲۴ سوره کهف

﴿...إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا﴾
 (کهف/۲۴).

اتصال این آیه به ما قبل و اشتراکش با آنها در سیاق تکلیف «به یاد آر» چنین اقتضا
 می‌کند که مراد از نسیان، فراموش کردن استثناء باشد. بنابراین مراد از «ذکر پروردگار»
 فراموش نکردن مقام پروردگار است؛ همان مقامی که به یاد آن بودن موجب استثناء
 می‌شود، و آن این است که خدای متعال قائم بر هر نفسی و هر کاری است که آن نفس
 می‌کند، و خداست که کارهای نفوس را به آنها تملیک کرده و نفوس را بر آن قدرت داده و
 معنای آیه این است که: هر وقت در اثر غفلت از مقام پروردگارت فراموش کردی که در
 کلام خود استثناء مذکور را به کار ببری، به محضی که یادت آمد، مجدداً به یاد پروردگارت
 باش، آن گاه ملك و قدرت خود را تسلیم او بدار و از او بدان و افعال خویش را مقید به اذن
 و مشیت او کن.

و از آنجا که امر به یادآوری مطلق آمده و معلوم نکرده که چگونه و با چه عبارتی به یاد
 خدا بیفتید، استفاده می‌شود که منظور ذکر خدای تعالی است به شأن مخصوص به او،
 حال چه اینکه به لفظ باشد و چه به یاد قلبی، و لفظ هم چه «ان شاء الله» باشد و یا
 استغفار و چه اینکه ابتداء آن را بگویند، و یا اگر یادش رفت، هنوز کلامش تمام نشده آن را

۱. فخر رازی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۶؛ طباطبایی، پیشین، ج ۷، ص ۱۴۰؛ مکارم، پیشین، ج ۵، ص ۲۸۹-
 ۲۹۰.

بگوید، و یا به منظور گفتن آن کلام را دوباره تکرار کند، و یا آنکه اگر اصلاً یادش نیامد تا کلام تمام شد، همان کلام را در دل بگذراند و «ان شاء الله» را بگوید، و چه اینکه فاصله زیاد شده باشد، یا کم.^۱

با توجه به آنچه بیان شد، این نکته روشن گردید که گفتار برخی چون فخر رازی که گفته است آیه مستقل از آیات قبل است و مراد از فراموشی، فراموشی خدا و یا مطلق فراموشی است، و معنایش این است که «هروقت خدا را فراموش کردی و یا هر چیز دیگری را فراموش کردی، سپس یادت آمد، به یاد خدا بیفت» گفتار صحیحی نیست.^۲

همچنین کلام بعضی دیگر که بنا بر وجه سابق اضافه کرده که مراد از ذکر خدای تعالی، هر ذکری نیست، بلکه همان کلمه «ان شاء الله» است، هر چند که فاصله میان گفتن آن و فراموشی زیاد باشد، و یا خصوص استغفار و یا پشیمانی بر تفریط و کوتاهی کردن است.^۳ وجوه دیگری نیز که در این باره ارائه شده، وجوه سدید نیست.

مسئله اتصال به سیاق آیات قبل و اشتراکش با آنها در سیاق تکلیف اقتضا می‌کند که اشاره به کلمه «هذا» اشاره به ذکر خدا بعد از فراموشی باشد، و معنایش این باشد: امیدوار باش که پروردگارت تو را به امری هدایت کند که رشدش از ذکر خدا بعد از نسیان بیشتر باشد، و آن عبارت است از ذکر دائمی و بدون نسیان. در نتیجه آیه شریفه از قبیل آیتی خواهد بود که رسول خدا ﷺ را به دوام ذکر دعوت می‌کند؛ مانند آیه ﴿وَأذْكُرِّيكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾ (اعراف/ ۲۰۵) چون به یاد چیزی افتادن بعد از فراموش کردن و به یاد آوردن و به خاطر سپردن که دیگر فراموش نشود، خود از اسباب دوام ذکر است.

جای شگفت است که برخی از مفسران کلمه «هذا» را در آیه شریفه اشاره به داستان اصحاب کهف گرفته و گفته‌اند: معنای آیه این است که «بگو امید است خداوند از آیات داله بر نبوت معجزاتی به من بدهد که از نظر ارشاد مردم به دین توحید مؤثرتر از داستان

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۷۰.

۲. فخر رازی، پیشین، ج ۲۱، ص ۱۱۱.

۳. طبرسی، پیشین، ج ۶، ص ۴۶۱؛ آلوسی، محمود، روح المعانی، ج ۱۵، ص ۲۴۹.

اصحاب کهف باشد». ولی ضعف این توجیه آشکار است.^۱ و نقدهای وارده بر چنین تفاسیری، مستندات این دسته را سست می‌کند.

۳- آیه ۱۱۵ سوره طه

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ (طه/۱۱۵).

«نسیان» در اینجا مسلماً به معنای فراموشی مطلق نیست؛ زیرا در فراموشی مطلق عتاب و ملامتی وجود ندارد، بلکه یا به معنی ترک کردن است، همان‌گونه که برخی مفسران برآیند.^۲ یا به معنای فراموشکاری‌هایی است، که به خاطر کم‌توجهی و به اصطلاح «ترك تحفظ» پیدا می‌شود.^۳

در هر حال آیه شریفه به آدم نسبت فراموشی داده است. آیا آدم همه چیز را فراموش کرده بود؟ یا اینکه:

- ۱- فراموش کرده بود که اگر از درخت ممنوع بخورد از بهشت اخراج می‌شود.
- ۲- فراموش کرده بود که خداوند شیطان را دشمن خودش و همسرش معرفی کرده بود.
- ۳- فراموش کرده بود که نهی از هر نوع درختی است و او تصور می‌کرد نهی از درخت خاصی است.

این داستان- به طوری که از سیاق آن در این سوره و در غیر آن، مانند سوره بقره و اعراف برمی‌آید- حال فرزندان آدم را بر حسب طبع زمینی و زندگی مادی اش تمثیل می‌کند و مجسم می‌سازد؛ زیرا خدا او را در بهترین قوام خلق کرده، و در نعمت‌هایی بی‌شمار غرق ساخته، و در بهشت اعتدالش منزل داده، و از تعدی و خروج به يك سوی افراط و تفریط که ناشی از پیروی هوای نفس و تعلق به سراب دنیا، و در نتیجه فراموشی جانب رب العزه است تهدید فرمود، تا عهد میان خود و خدا را فراموش نکرده، او را

-
۱. زمخشری، جار الله، الکشاف، ج ۲، ص ۷۱۵؛ آلوسی، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۵۱.
 ۲. حسینی شاه عظیمی، پیشین، ج ۸، ص ۳۳۵؛ طباطبایی، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۱۸؛ مکارم، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۱۹.
 ۳. مکارم، پیشین.

نافرمانی و شیطان را در وساوسش پیروی نکند، در این صورت بعد از آنکه دل به دنیا بست، و مقام پروردگارش را فراموش نمود، رفته رفته زشتی‌های زندگی دنیا برایش روشن گشته، آثار سوء شقاوت با نزول بلاها و خیانت روزگار و پشت کردن شیطان به او، برایش هویدا می‌گردد.

مراد از نسیان همان معنای فراموشی می‌باشد که معروف است، ولی گاهی از آن کنایه می‌آورند به ترك وظیفه؛ زیرا ترك، لازمه فراموشی است و وقتی چیزی فراموش شد، ترك هم می‌شود.

و کلمه «عزم» به معنای قصد جزمی چیزی است، چنان که خدای متعال فرموده است: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ (آل عمران/۱۵۹) و چه بسا این کلمه بر صبر اطلاق می‌شود و شاید از این جهت باشد که صبر امری دشوار بر نفس است و کسی می‌تواند صبر داشته باشد که دارای عزمی راسخ باشد و به همین مناسبت نام لازمه صبر را بر خود آن گذاشته‌اند؛ چنان که در قرآن به کار رفته آنجا که فرموده است: ﴿إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (شوری/۴۳).

بنابراین معنای آیه مورد بحث چنین می‌شود: سوگند می‌خورم که به تحقیق آدم را در زمان‌های پیش وصیتی کردیم، ولی وصیت را ترك کرد و ما او را نیافتیم که در حفظ آن عزم جازمی داشته باشد یا بر آن وصیت صبر کند.

۴- آیه ۶۱ سوره کهف

﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾ (کهف/۶۱).

ذیل این آیه مفسران در اینکه آیا یوشع بن نون دچار فراموشی شده یا حضرت موسی علیه السلام اختلاف کرده‌اند؛ برخی تأکید دارند که یوشع بن نون ماهی را فراموش کرده تا بدین وسیله موسی را مبرا سازند.^۱ «نسیا حُوتَهُمَا»؛ فراموش کردند ماهی خود را از غایت تعجیل سفر. نسبت فراموشی به هر دو با آنکه ماهی در توشه یوشع بود، بر سبیل مجاز است؛ زیرا ماهی توشه هر دو بود. یا به اعتبار آنکه یوشع فراموش کرد ماهی را، و موسی

۱. حسینی شاه عظیمی، پیشین، ج ۸، ص ۸۳.

فراموش کرد که به یاد یوشع آرد که ماهی را چه کردی. نزد بعضی ماهی گم شده، هر چه جستند، نیافتند.

﴿فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾؛ پس فرا گرفت ماهی راه خود را در دریا مثل سردابه که در آن توان رفت. هر جا که ماهی بریان می‌رفت، آب بر بالای او مرتفع می‌ایستاد و زمین خشک می‌شد.

اما برخی فراموشی را به هر دو نسبت می‌دهند.^۱ در هر صورت نمی‌توان از این آیات، برای اثبات سهو و نسیان نبی ﷺ استفاده کرد.

ب. روایات سهو النبی در منابع فریقین

روایات بسیاری هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت آمده است. (حدود دوازده روایت در کتب اربعه شیعه و بیش از آن در منابع صحاح اهل سنت) این روایات سبب شده که معروف‌ترین شخصیت شیعی، شیخ صدوق طرفدار جواز سهو النبی گردد. وی تا حدی بر این عقیده پافشاری کرده است که انکار آن را به غلات نسبت داده است. مستند وی در این عقیده احادیثی است که درباره سهو پیامبر اکرم ﷺ در تعداد رکعات نماز ظهر یا قضا شدن نماز صبح روایت شده است.^۲ اگر چه برخی از این روایات از نظر سند معتبر و صحیح‌اند، اکثریت علمای شیعه به آنها عمل نکرده‌اند و این بدان سبب است که اولاً؛ بطلان سهو در حق پیامبران الهی - چنان که پیش از این بیان شد - مقتضای حکم عقل است.^۳ و روایات از قبیل خبر واحد و دلیل ظنی‌اند، و دلیل ظنی در

۱. طبرسی، پیشین، ج ۶، ص ۷۴۲؛ طباطبایی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۳۹.

۲. صدوق، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۰.

۳. چنین می‌نماید که «عقل» در روند استنباط حکم فقهی و یا در علم اصول، دارای جایگاهی درخور توجه است. گواه این امر آن است که بنا بر مشهور شیعه، عقل یکی از ادله اربعه شمرده شده و یا در کتاب‌های اصولی دسته‌ای از مباحث عقلی مورد توجه قرار گرفته است که عصمت هم از جمله آن است. عصمت از خطا در مسائل عادی و زندگی شخصی پیامبر نیز از لوازم عصمت می‌باشد تا وثوق و اطمینان کامل و همگانی نسبت به قول و فعل پیامبر ایجاد گردد و این امر نیز در گرو این است که مردم باور داشته باشند که پیامبر در همه امور یاد شده از مصونیت و عصمت الهی برخوردار است و در همه مراحل زندگی مورد عنایت و لطف خاص خداوند قرار دارد. البته، از نظر منطقی میان عدم

مقابل دلیل عقلی قابل استناد نیست، به ویژه آنکه مسئله سهوالنبی - اگر چه موردی که در روایات ذکر شده است مربوط به فروع دین است، به عنوان وصفی از اوصاف پیامبر - مسئله ای اعتقادی است که دلیل ظنی در آن اعتبار ندارد. در مجموع، نوعی اختلال و ناسازگاری در میان این روایات - که تعداد آنها اندک نیست - دیده می شود که حجیت و اعتبار آنها را مشکوک می سازد.

طرح یک شبهه و پاسخ آن

برخی بر این نظرند که این روایات را به سادگی و به بهانه خبر واحد، نمی توان کنار گذاشت؛ زیرا هم تعداد آنها زیاد است و هم برخی از آنها صحیح تلقی شده اند؛ چنانکه علامه تستری این روایات را متواتر یا قریب به آن دانسته است.^۱ شیخ طوسی وجه اعراض خود از این روایات را حمل بر تقیه^۲ و شهید اول، تعارض با ادله «عدم جواز سهو»^۳ قرار می دهند نه خبر واحد. این دو وجه مذکور نشان دهنده ارزش و حجیت این روایات است و از سوی دیگر اگر چه این روایات در نمازی که سهو در آن واقع شده اختلاف دارند، همه روایات در وقوع سهو متفق اند!

در پاسخ به آن بایستی اذعان نمود که با بررسی این روایات به ویژه در اقوال بزرگانی چون شیخ صدوق، می توان این شبهه را بر طرف نمود. از یک طرف در کلام شیخ صدوق دو قید آمده: یکی اینکه سهو فقط در امور شخصی و عادی که بین پیامبر ﷺ و دیگران مشترک است، جایز می باشد نه در اموری که از مختصات پیامبری است؛ مانند ابلاغ وحی و احکام شرعی. دیگر اینکه سهو پیامبر ﷺ از قبیل سهو مردم عادی نیست که از

عصمت در امور عادی با عدم عصمت در امور مربوط به رهبری دینی و معنوی بشر ملازمه ای وجود ندارد، ولی درک این گونه تفاوت های منطقی خارج از عقل و فهم انسان های عادی است. بدین سبب چه بسا عدم عصمت پیامبر در این باره وثوق و اطمینان آنان نسبت به پیامبر را در موارد دیگر، خدشه دار می سازد، و نقض غرض لازم خواهد آمد. شیخ طوسی نیز به این امر اشاره کرده است. «و یجب فی النبی العصمة، لیحصل الوثوق، فیحصل الغرض» (تجرید الاعتقاد، مبحث نبوت).

۱. تستری، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۵.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۵۰.

۳. مکی عاملی، محمد بن جمال الدین، ذکری الشیعة فی احکام الشریعه، ص ۲۱۵.

غفلت یا تسلط شیطان ناشی می‌شود؛ بلکه او به اذن و اراده خداوند است که برای مصلحتی همچون جلوگیری از غلوفراد ناآگاه - مبادا پیامبر ﷺ را به بهانه عدم سهو و نسیان که از اوصاف خداوند است ستایش و عبادت کنند- و تعلیم حکم سهو در نماز، بر مسلمانان دچار سهو می‌شود.^۱ از سوی دیگر در روایات نیز به آن تصریح شده است؛ از جمله در روایتی از سعید اعرج از امام صادق علیه السلام آمده است: «... ان الله هو الذی أنساه رحمة للامة».^۲ و در روایت حسن بن صدقه از ابوالحسن اول علیه السلام: «انما أراد الله عزوجل ان یفقههم»^۳؛ همانا خداوند می‌خواست با سهو نبی صلی الله علیه و آله، حکم سهو را به مردم بیاموزد. بنابر این تعبیر «سهو النبوی»، تسامحی است و تعبیر صحیح، «اسهاء النبوی» است و قطعاً شیخ صدوق نیز بر این نظر است.

نتیجه

از آنچه گفته شد، روشن گشت که پدیده سهو و نسیان (خواه سهو و نسیان در گفتار باشد یا در افعال، و خواه در امور شرعی باشد یا در امور عادی) در حق پیامبران الهی، بی پایه و نادرست است؛ زیرا از یک سو سهو و نسیان در برخی از امور یاد شده به ابلاغ پیام های الهی خدشه وارد می‌سازد، و از سوی دیگر با اصل وثوق و اطمینان لازم در باب نبوت منافات دارد و همان طور که آمد، استناد قائلان به جواز سهو و نسیان نبی صلی الله علیه و آله چه بر اساس آیات قرآن کریم و چه بر اساس روایات، سست و بی اساس است؛ زیرا آنچه آنان از آیات و روایات استفاده کرده اند، با آنچه آیات، گویای آن است بسی تفاوت دارد و راه حل برخورد با روایات، پذیرش نظریه «اسهاء النبوی صلی الله علیه و آله» است و نظراکثر مفسران و متکلمان در این باب برگرفته از اقوال گذشتگان بدون بررسی و تحلیل دقیق بوده است.

۱. صدوق، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۸.
۲. طوسی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۵.
۳. صدوق، پیشین.

فهرست منابع

۱. ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، دارصادر، بيروت، بی تا.
۲. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، دارالجيل، بيروت، ۱۴۱۱ق.
۳. آلوسی، محمود، روح المعانی، دارالکتب العلمیه، بيروت، ۱۴۱۵ق.
۴. انیس، ابراهیم و همکاران، معجم الوسيط، مکتب نشر الثقافة الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۲ش.
۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، الصحيح، دارالمعرفه، بيروت، ۱۴۰۶ق.
۶. بلاغی، محمدجواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، مؤسسه بعثت، تهران، ۱۴۲۰ق.
۷. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین قم، قم، ۱۴۱۹ق.
۸. جرجانی، حسین بن حسن، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷ش.
۹. حر عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۴ق.
۱۰. حسینی همدانی، محمد حسین، انوار درخشان، کتاب فروشی لطفی، تهران، ۱۴۰۴ق.
۱۱. حسینی شاه عبد العظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، میقات، تهران، ۱۳۶۳ش.
۱۲. حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق و تعلیق حسن حسن زاده آملی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۳. راغب اصفهانی، محمد حسین، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم، بيروت، ۱۴۱۲.
۱۴. زمخشری، جارالله، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، دارالکتب العربی، بيروت، ۱۴۰۷ق.
۱۵. سبحانی، جعفر، الالهیات علی الكتاب و السنة و العقل، تلخیص علی ربانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۴۲۸ق.
۱۶. شبر، سید عبدالله، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، مکتبه الألفین،

- کویت، ۱۴۰۷ق.
۱۷. سیوری، جمال الدین مقداد بن عبدالله، ارشاد الطالبین، تحقیق مهدی رجائی، مکتبة آية الله مرعشی، قم، ۱۴۰۵ق.
۱۸. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۶۵ش.
۱۹. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی تا.
۲۰. صفی پور، عبدالرحیم، منتهی الأرب فی لغة الادب، انتشارات سنایی، بی جا، بی تا.
۲۱. طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۲ش.
۲۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ق.
۲۳. طبرسی، حسن بن فضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.
۲۴. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۲۵. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا.
۲۶. طیب، عبدالحسین، اطیب البیان، کتاب فروشی اسلام، بی جا، ۱۳۶۶ش.
۲۷. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی، بی جا، ۱۴۱۳ق.
۲۸. فیومی، احمد، مصباح المنیر، منشورات دارالهجره، قم، ۱۴۰۵ق.
۲۹. قرشی، علی اکبر، احسن الحدیث، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۷ش.
۳۰. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴.
۳۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۳۲. مسلم بن حجاج، الصحیح، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ق.

۳۳. معرفت، محمد هادی، صيانة القرآن عن التحريف، تهران، ۱۳۸۶.
۳۴. مغنیه، محمد جواد، التفسير المبین، بنیاد بعثت، قم، بی تا.
۳۵. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۳۶. مکی عاملی، محمد بن جمال الدین، ذکر الشیعة فی احکام الشریعه، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۹ ق.